

حاجی بسمه...

www.ketab.ir

صاحب:
محمدرضا
چاووداری

بازآفرینی:

ناهید رحمان پور

تصویرگر: زینب شیبز

بازآفرینی: ناهید حسن پور
 مصاحبه: محمدعلی جلوداری
 تصویرگر: زینب شبر
 مدیر هنری: مجید کاظمی
 مدیر فنی چاپ: علی یوسفی
 نشر: انتشارات جمال

نوبت و سال چاپ: اول
 شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
 چاپ: باران
 صحافی: همت



نشر جمال
 Jamal Publications



کتابخانه ملی ایران



سلام
 واحد کتب کودک و نوجوان
 انتشارات جمال



جهت خرید کتب سالانه کتابخانه

سرشناسه: حسن پور، ناهید، ۱۳۶۷ -
 عنوان و نام پدیدآور: حاجی بسمالله/باز آفرینی ناهید حسن پور؛
 تصویرگر زینب شبر؛ مصاحبه محمدعلی جلوداری.
 مشخصات نشر: قم: نشر جمال، کتابهای سلام، ۱۴۰۳.
 مشخصات ظاهری: ۴۴ ص: مصورا؛ ۱۴/۵ x ۲۱/۵ س.م.
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۴۳۲-۰۰۲۰۵
 یادداشت: مخاطب: ۱۱+
 موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - داستان، Iran - Iraq war
 Fiction - ۱۹۸۸-۱۹۸۸، War
 جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - خاطرات، Iran - Iraq war، ۱۹۸۰ -
 Personal naratives - ۱۹۸۸
 شناسه افزوده: شبر، زینب، ۱۳۶۷-۱۳۶۷، تصویرگر
 شناسه افزوده: جلوداری، محمدعلی، ۱۳۳۷ -
 رده بندی دیویی: ۰۸۴۳/۰۹۵۵
 شماره کتابشناسی ملی: ۹۸۸۷۱۳۵

انتشارات جمال
 نشانی: قم، بلوار جعفرطیار، کوچه ۳۵،
 پلاک ۳۹، ساختمان جمال
 jamalnashr@gmail.com
 www.Jamalnashr.com
 تلفن: ۰۲۵-۳۱۶۵۳
 دفتر تهران: ۰۲۱-۶۶۴۸۷۱۱۸
 تمامی حقوق برای ناشر محفوظ است.

فهرست:

۹ | بادام‌های خدا

۱۳ | حاجی بسم!...

۱۶ | فرشته‌ها محافظ لودر شدند!

۱۹ | کفترِ کاکُل به سرا

۲۱ | مهمان‌های ناخوانده!

۲۴ | حرف نزن لطفاً!

۲۶ | خودتان را نجات دهید!

۲۸ | صبر ممنوع!

۳۱ | بازی با مرگ!

۳۳ | کوری عصا کور دیگر!

۳۵ | قرار عاشقانه!

۳۷ | رفیق نیمه راه!

۴۰ | پایی که نیست!

۴۲ | خشم قصاب!

۴۶ | جشن تلخ!

فلفل نبین چه ریزه!

۴۹

۵۴ | معجزه گم شدن!

۵۶ | رمزگشایی!

۶۰ | نجاتِ دقیقه نودی!

۶۲ | خداحافظ فرمانده!

www.ketab.ir

خودمانی:

بیکر «شهید نیل فروشان» را در قبر گذاشته بودند. مدّاح زیارت عاشورا می‌خواند که شماره‌ای آشنا با گوشی همراهم تماس گرفت. خانمی که آن طرف خط بود را تا به حال ندیده‌ام. تازگی به بهانه کتابی دیگر از خاطرات شهدا با هم گفت و گو داشتیم. صدا قطع و وصل می‌شد. از بین جملاتی که به گوشم می‌رسید، خاطرات، شهدا، کتاب و... را بُریده بُریده شنیدم. جمله‌سازی کردم و گفتم. درست شنیده بودم. فرصتی خواستم برای فکر کردن و گفتم سر مزار «شهید نیل فروشان».

جنگ، جنگ است همه سختی‌ها و غم‌هایش. زمان و مکان هم نمی‌شناسد. اگر یکی باشد، فرقی ندارد چند سال هستی؟ در چند سال خواننده‌ای و چه آرزوهایی داری؟ هدف‌ت وقتی مقاومت باشد می‌توانی حماسه بیافرینی و دانشمند باشی؛ مثل «شهید نیل فروشان». می‌توانی هنرمند باشی و اهل رزم؛ مثل «شهید نیل فروشان». می‌توانی طوری زندگی کنی که دشمن از هزار کیلومتر آن طرف‌تر از طرح و برنامه‌ات لرزه به اندامش بیفتد. تو می‌توانی تک باشی و حماسه بیافرینی.

چطوری؟

- می‌شود! تو می‌توانی رفیق شهیدی داشته باشی که همراهت باشد تا همیشه.
دخترم تو را نذر شهدا می‌کنم.



مادر اشک‌هایش را پاک کرد. دختر نوجوانش را بوسید و از بین جمعیت رفتند.

فرصت زیادی برای فکر کردن نداشتم. خاطرات را خواندم. نام یکی از راویان یاد پدر بزرگ شهیدم را برایم زنده کرد. فرمانده‌اش بود و یکی دو هفته قبلش از «کاشان» میهمان‌مان شده بودند. به این بهانه دلم برای او که هیچ وقت ندیدمش تنگ شد. فایل دوّم خاطرات را خواندم. دل‌تنگی ام بیش‌تر شد.

جنگ محدودیت ندارد اما از کجا گفتن و چگونه بیان کردنش از اصل روایت مهم‌تر است. اگر به خودم بود سوژه‌های دیگری از زندگی شهدا، صحنه‌های نبرد و مقاومت را برای نوشتن انتخاب می‌کردم. جواب دختر نوجوان به مادرش و پاسخ او دلم را قوی کرد که برای رفاقت با شهدا ناگفتنی‌های جنگ را باید گفت. باید شنید. باید نوشت؛ هرچند کوتاه و ساندویچی. مثل داستان‌های همین کتاب و جلد بعدی‌اش.

اللهم سلم و تمم

ناهدی حسن پور

آبان ۱۴۰۳